**نوروز و آیین‌های باستانی خود را بشناسیم و پاس داریم**

جواد اسحاقیان

"به نام خداوندِ جان و خِرد"

همه‌‌ی آیین‌های نوروزی، از "چهارشنبه سوری" آغاز می‌گردد و با آیین "سیزده به در" پایان می‌پذیرد و همه‌‌ی این آیین‌ها با "فَرَوَر" یا "روان" درگذشته‌گان" ما پیوند دارد که گویا در روزهای پایانی و آغاز نو از نزد "اًهورا" (= خداوند، یزدان) نزد به دیدار عزیزان زنده‌ی خود زنده‌گان می‌آیند. این گونه پاس داشتن آیین‌ها را هرگز نباید گونه‌ای از "مُرده پرستی" ما ایرانیان به شمار آورد، بلکه نشانه‌ای از پیوند ناگسستنی ما با نیاکان، فرهنگ باستانی، تاریخی ما و مایه‌ی دوام و جاودانگی و حافظه‌ی ملّی ما شمرده می‌شود.

***چهارشنبه سوری:*** واژه‌ی "سور" هم به معنی "جشن" است و "شادخواری" و "شادنوشی" و "خوش کردن وقت" بر خود و دیگران در انجمنی، از جمله ملازمات آن است، چنان که در تعبیراتی مانند "سور دادن" یا "خَتنه سوران" به کار می‌رود، هم به معنی "قرمز" چنان که در واژه‌ مرکب "گُلِ سوری" به معنی "رُز سرخ" به کار رفته است. در ایران پیش از اسلام، این جشن در سیصد و شصتمین روز سال یعنی پنج روز پیش از پایان سال برگزار می‌شده و اکنون نیز در واپسین سه شنبه شبِ سال برگزار می‌شود. نیاکان ما بر این باور بوده اند که فَرَوَرهای آنان در این شب مقدس بر بازمانده‌گانشان پدید می‌آیند و برکت و نیک روزی برای خاندان خود می‌آورند. این آتس افروزی گاه بر پشت بام‌ها و هنگامی در صحن خانه و کوچه و خیابان بر پا می‌‌شده و اعضای خانواده با پریدن از روی آن برای خود و دیگران، درستی تن و شادکامی آرزو می‌کرده‌اند. آنان ضمن پریدن از روی آتش می‌گفته اند: "زردی من از تو، سرخی تو از من" یعنی "زردی" و "نزاری" و "بیماری" من ارزانی تو باد اما "سرخی" و تندرستی و شور و سرزنده‌گی تو مال من باد!" زیرا "آتش" هم "سرخ" است، هم "زرد" رنگ و فرد سالم "سرخ روی" و شخص بیمار "زرد روی" و "زار و نزار" و "نیازمند" است و با برگزاری این آیین، ناتوانی‌های خود را در آتش می‌انداخته‌اند اما از آتش، "سرخی" و "سلامت" و "شور زنده‌گی" و "فراخی نعمت" می‌خواسته اند.

پس از چیره‌گی اعراب و اسلام بر ایران، یک رشته باورهای خرافی به فرهنگ پاک ما راه یافت و آن، باور به "نحوست" و "نحس" شمردن روز "چهارشنبه" بود؛ چنان که در این روز آرایش نمی‌کرده‌اند و حتی ناخن گرفتن در این روز، منع می‌شده است و اعراب به آن "وَالاربعاء یوم ضنک و نحس" یعنی "چهارشنبه‌ی شوم" می‌گفته اند و "منوچهری" شاعر سده‌ی پنجم نیز زیر تأثیر همین باور خرافی و بیگانه سروده است: "چهارشنبه که روزِ بلا است، باده بخور / به ساتگین ["قَدَح" و کاسه‌ی بزرگ] مَی خور تا به عافیت گذرد" و "فردوسی" و دقیق‌تر بگوییم زیر تأثیر منابع خود اما از زبان ستاره‌شناسان به "بهرام" هشدار می‌دهد که در این روز از جنگ با ترکان بپرهیزد: "که در چارشَنبه مزن گام را".

پس آشکار است که ایرانیان نیز زیر نفوذ باورهای تازیان و فرهنگ غالب بر خود، برای رویارویی با نحوست این شب و روز، آیین شادخواری و شادنوشی را به واپسین ساعات روز سه شنبه وا‌می‌نهاده‌ و آتشی بزرگ برمی آفروخته اند تا با شادمانی، آن روز و شب را بر خود و خانواده، خوش سازند و "نحس" و "گُجَسته" را بر خود "سعد" (مبارک) و "خُجَسته" کنند.

***خوان یا سفره‌ی نوروزی:*** در آیین‌های نوروزی باستانی ما، برای هر جشن، آیین‌هایی ویژه می‌بوده که جز گذاشتن ابزار ویژه چون "آتشدان" یا "مَنقَل" بر روی "خوان" یا "سفره" خوراکی‌هایی هم بر خوان می‌نهاده اند که خوردن آن‌ها لازم بوده و "مَیَزد" نام داشته و کسی را که امروزه "میزبان" یا "میهمان‌دار" می‌نامیم، در روزگاران باستان "مَیَزدبان" می‌گفته اند و واژه‌ی "میز" در زبان فارسی امروز، صورتی از همان واژه‌ی "مَیَزد" کهن است که پیوسته با واژه‌ی "میزبان" پیوند دارد. ایرانیان باستان، این "خوان" را بر روی "میز"ی بلندتر از سطح زمین می‌نهاده‌اند و بروی میز، سفره‌ای پهن می‌کرده‌اند که به‌ترین "بافته" و پارچه‌ی پر از نقش و نگار گران‌بها و بیش‌تر "تِرمه" بوده است و امروزه هم در سفره‌ی عروسی و حتی سفره‌ای می‌گسترانند که بر روی سنگ گورِ عزیزانِ رفته، باقی مانده است و باید این آیین‌ها را پاس داشت.

***هفت‌سین‌:*** در روزگار ساسانیان، قاب‌ها و آوندها و ظرف‌هایی گران‌بها و نگارینه از جنس "کائولین" (خاک رُس بسیار خالص سفید، خاکی که ظرف‌های چینی را از آن سازند) بر خوان نوروزی و بر روی "سینی" می‌نهاده اند. باید دقت دارد که واژه‌ی "سینی" همان "چینی" و ساخته و فرآورده‌ی "چین" است و واژه‌گانی چون "سین‌دُخت" و "سیندرلّا" و "سین موروک" به معنی "مرغِ چین" (= سیمرغ") از یک ریشه اند و این، بحثی دراز دامن است. در ایران و در آیین‌های نوروزی، برای تمایز میان ظرف‌های گوناگونی که از "چین" می‌آورده اند، آنچه را که فلزی می‌بوده "سینی" و آنچه را که از جنس "کائولین" بوده "چینی" می‌گفته اند. باری، ظرف‌هایی که "هفت‌سین" را در آن می‌نهاده‌اند، از جنس "کائولین" می‌بوده و سرشار از نقش و نگارهای باریک، ظریف و به تعبیری "مینیاتوری" که همه‌گی از "چین" می‌آمده و در آن‌ها هفت گونه چیزی می‌گذاشته‌اند که ریشه‌ی گیاهی می‌داشته‌اند که با "زمین" و "مادر طبیعت" و "زنانه‌‌گی" و "باروری" و نوزایی‌ طبیعت و انسان پیوندی طبیعی و فرهنگی می‌داشته و "سکه"‌ای که امروزه گاه بر سینی و خوان می‌گذارند، فلزی است و جزء هفت سین" شمرده نمی‌شود و افزوده‌ا‌ی دیگر و نمادی از "فراخی حال و نعمت" است و شگون دارد و گذارنده‌گان برای خانواده، بسیاری نعمت و برکت در گذران زنده‌گی آرزو می‌کنند.

برجسته‌ترین نماد در سفره‌ی نوروزی، "سبزه" انداختن پیش از عید و نوروز بوده و رنگ سبز آن، نمودی از تقدس طبیعت و "فرش زمردین" و گل و گیاه و سبزه و باززایی طبیعت در فصل "بهار" است و هیچ ربطی به تقدس رنگ سبز در اسلام و تشیّع ندارد و سنتی پیشا-اسلامی است و تا هنگامی که آیین زرتشتی در ایران رایج و چیره بود، ایرانیان سه قاب سبزه می‌انداخته‌اند که تبلوری از ذهنیت و شعار "پندار نیک"، "گفتار نیک" و "کردار نیک" در آموزه‌های "زرتشت" بوده است که ارزش هستی آدمی، به باور نظری و التزام عملی به آن‌ها بوده است. اما شماره‌‌ی "هفت" در "هفت سین" یا "هفت قاب" اشاره به باور به "شش امشا‌‌سپند" (مِهین فرشته‌گان، مقدسان بی‌مرگ، مقرّبان درگاه و صفات "اهورامزدا" و نگاهبان آدمیان) است که عبارتند از: اردیبهشت، خرداد، اَمرداد، شهریور، بهمن، سپندارمذ، و سرانجام هفتمین که خودِ "اهورامزدا" است.

اما "هفت سین" معرّف هفت گیاه، دانه و میوه‌ای است که بر خوان نوروزی می‌نهند و درست‌تر این است که از "سبزه" آغاز کرده، به "سیب"، "سنجد"، "سمنو"، "سیر"، "سرکه" و "سیاه‌دانه" بسنده شود تا هر کس به گمان خود چیزی بر آن‌ها نیفزاید. "سمنو" به این اعتبار که از جوانه‌ی نارسیده‌ی گندم ساخته می‌شود، جایگاهی خاص دارد. باید دانست که به گمان نیاکان ما آنچه باعث رویش و بالش و نموّ گیاهان می‌شود، "فَرَوَر" یا روان مینوی و ایزدی است و تقدّس دارد و وجه زمینی‌اش نماد خوبی برای زایش گیاهی و باروری در طبیعت و نیز زادن و تکثیر و آفرینش است. بوی برگ "سنجد" و شکوفه‌ی درخت آن، نمادی از دل‌باختگی و از مقدمات اصلی "زاینده‌گی" است و رنگ سرخ آن، با "خون‌رَوی" و "قاعده‌گی" و مراحل رشد جنین، پیوند دارد؛ چنان که "انار" و "هندوانه" و "سیب سرخ" نیز هم به دلیل رنگ سرخ، هم به خاطر وجود دانه‌های بسیار آن، بر زادِ ولد و زایش و فرزند آوری، نمادهای گویایی هستند که در "شب چلّه" و جشن "یلدا" نیز حضوری بنیادین دارند و شکستن "تخمه" در آن شب و نیز در مجالس نوروزی، باز هم با زایش طبیعت و زاد و رود (به معنی فرزند آوری) پیوند دارد. در یک ترانه‌ی عامیانه – که در "خراسان شمالی" رواجی گسترده دارد و در آن، عروس را با آیینی تمام بر اسب نشانده اند، می‌خوانند: "سرِ راه کنار برین، دوماد می‌خواد نار بزنه / سیب سرخ، انار سرخ به دومن یار بزنه" که به‎‌ترین گونه‌ی پیوند میان "عروس"، "زن" و باروری و زایش را نشان می‌دهد. باید دانست از نظر فلسفه‌ی آفرینش در آیین "به‌دینان" (زرتشتیان) آنچه اهمیت دارد، زادِ ولد و تکثیر جمعیت حتی به "اهورا مزدا" در مبارزه با "اهریمنِ بدکُنش" کمک می‌کند و هرکس باید با داشتن "پندار نیک"، "گفتار نیک" و "کردار نیک" با نیروهای اهریمنی و تاریکی بیاویزد و به این ترتیب، "اهورامزدا" تنها به یاری بهترین بنده‌گان خود می‌تواند بر نیروهای اهریمنی پیروز شود.

اما یکی دیگر از آنچه بر سفره‌ی نوروزی می نهند، تُنگ آبی است که در آن ماهی یا ماهیانی خُرد اما پرتحرک در آن آمد و شد دارند. "ماهی" یکی از نمادهای "آناهیتا" ایزدبانوی آب و باروَری است. در "آبان یَشت" – که بخشی از "اَوِستا" کتاب دینی زرتشتیان است – در باره‌ی ‌ "آناهیتا" می‌خوانیم: "او است که نطفه‌ی همه‌ی مردان را پاک کند و زِهدان همه‌ی زنان را برای زایش، بی‌آلایش سازد. او است که زایش همه‌ی زنان را آسان سازد و به هنگام نیاز، شیر در پستان زنانِ باردار آوَرَد". "پلوماهی"‌ای که در روز آغاز عید خورند، نمادی دیگر از حضور پُررنگ ایزدبانوی آب "آناهیتا"ی اسطوره‌ای است.

ظرف دیگری که بر خوانِ نوروزی می‌نهاده‌اند "آتشدان" یا "منقل" مانندی بوده که در آن، آتشی اندک می‌بوده که "اسفند" یا "دانه‌ی مقدس" بر آن می‌ریخته اند که هم خوش‌بوی بوده، هم خانه را از وجود هر گونه نشانه‌های بیماری‌زا می‌زدوده و به قولی "ضد عفونی" می‌کرده‌ و در تداوی پزشکی نیز نقشی می‌داشته است. چنین به نظر می‌‍رسد "منقل"ی که در خانه‌ها هست، تلویحاً یادآور آنش‌دانی است که زرتشیان به عنوان "آتش خانه‌گی" پیوسته برافروخته نگاه می‌داشته اند، زیرا تا هنگامی که این آتش برافروخته می‌بوده "اهریمن" را از آنجا می‌‌رانده و "تاریکی" و "اهریمن" از یک تبارند، هم چنان که "روشنایی" و "اهورا" از تباری دیگر و افشاندن "اسپند" بر "آتش" تلویحاً به معنی دور کردن نمودهای "اهریمن" مانند بیماری و ناتوانی تنی و روانی بوده است. در این حال، به تضاد میان "اهورامزدا" و "اهریمن" بدکردار می‌توان پی برد که چه‌گونه با یاری خواستن از نیروهای اهورایی می‌شود نیروهای اهریمنی را تاراند.

در دو سوی "آتشدان" نیز "شمع‌دان" های گران‌بها می نهاده و می افروخته‌اند و چنان که گفتیم، با روشن کردن شمع‌ها، نور و روشنایی افزون می‌شده و با تاراندن اهریمن از ساحت مقدس خانه، جلوه‌های حضور اهورا یا ایزد افزون می‌شده است.

یکی از لوازم دیگر خوان نوروزی "کتاب مقدس" است. در دوره‌‌ی "ساسانیان" زرتشتیان کتاب "اوستا" بر خوان می‌نهاده‌اند و پیش از ساعت تحویل سال، بخشی کوتاه از آن را – که "فروردین یشت" نام داشته است – می‌خوانده‌اند. باید به یاد داشت که واژه‌ی "فروردین" با واژه‌ی "فَرَوَر" به معنی "روان" هم‌ریشه است؛ یعنی ماهی که روان درگذشته‌گان به خانه می‌آیند تا دریابند که آیا فرزندانشان به شادی تمام برای آنان "آفرینگان" یا نمازهای ویژه‌ی نوروزی می‌گزارند یا نه؟ اگر فرزندان و اهل خانه را شادمان و در حال گزاردن نماز ببینند، شادمان شده در راستای آنان دعا می‌کنند تا تندرستی و فراخی نعمت بهره‌ی ایشان شود. سنت کنونی رفتن مردم بر سر گور رفته‌گانشان در ایام نوروز یا هر گونه عیدی، سنتی زرتشتی است که به آیین اسلام راه یافته است و ایرانیان غیور، این سنت را تا کنون پاس داشته، از فراموشی این روش پسندیده، جلوگیری کرده‌اند. اکنون جز زرتشتیان، مسلمانان به نشانه‌ی تبرک و خجسته‌گی "قرآن" بر خوان می‌نهند و آنان که به فرهنگ ملّی خود می بالند، گذشته از "قرآن" دیوان حضرت "حافظ" نیز می‌گذارند و با آن فال می‌گیرند، زیرا او خود "حافظ" قرآن می‌بوده و آن را در "چهارده روایت" می‌خوانده است و بی‌جهت نیست که ایرانیان مسلمان "قرآن" را با "حافظ" و "دیوان حافظ" به یک نظر و مرادف می‌بینند و گرنه نام واقعی شاعر گران قدر و "حافظه‌ی ملی" ما "شمس‌الدین محمد" می‌بوده است و برای آگاهی از حال خود، به آن فال می‌زده‌اند.

آنچه نباید از نهادن آن بر "خوان نوروزی" به فراموشی سپرد، گذاشتن"تخم مرغ" و گونه‌ی سفید و رنگارنگ آن است و اصولاً "تخم" و "تخمه" چه از نوع پرنده یا نوع گیاهی آن، نمادی از نطفه‌ی باروری و زایش و زنده‌گی است. پوست تخم مرغ، خود نمادی از "آسمان" و "طاق گیهان" است و ایزد بانوی "میترا" یا "مِهر" نیز چنان که از اسطوره‌های ما برمی‌آید، از"تخم گیهانی" پدید آمده است.

اما دیگر ابزار نمادین بر خوان نوروزی "آیینه" است و به معنی آنچه به کمک آن می‌توان شکل چیزی یا کسی را دید. در نخستین روز نوروز – که انسان گیهانی بر اثر آمیختن "فرور مینَوی" یا "روان آسمانی" با دیگر نیروها شکل می‌گیرد – باید نمادی از آن هم در خوان نوروزی باشد و آیینه‌ای که بر بالای سفره می‌نهند، نمادی از خلقت و زایش است و به همین دلیل در آیین عروسی نیز، چنین آیینه‌‎ای بر سفره‌ی عقد می‌نهند که مقدمه‌‌ی زایش بعدی عروس است تا فرورها و فرشته‌گان آسمانی و جهانِ بَرین برای زایمان مادر به یاری او بشتابند. در روزگاران پیش، در نخستین روز عید، یکی از تخم مرغ‌ها را بر روی آیینه‌ی دیگری می‌نهاده اند و باور داشته اند که "گاو آسمانی" یا "گاو گیهانی" کره‌‌ی زمین را از این شاخ به آن شاخ می‌گذارد تا اندکی بیاساید و در این حال است که تخم مرغ هم در روی آیینه می‌جنبد. این گونه باورها را نباید از گونه‌ی خرافه دانست، زیرا معنایی اسطوره‌ای دارند و جنبش تخم مرغ در روی آیینه، نماد تولد و حرکت است. "گاو گیهانی" مانند "گاو یکتا" و "گاو میترایی" است که چون ایزد‌بانوی "میترا" کارد بر حلقومش می‌نهد، خونش بر زمین ریزد و از آن، جانوران و گونه‌های فراوان موجودات پدید آیند.

اما "نوروز" برابر آنچه از اساطیر ملّی ما به ویژه از "شاه‌نامه"ی "فردوسی" پاکزاد برمی‌آید، روز تاج‌گذاری و بر تخت نشستن "جمشید" نخستین شهریار ایران زمین است. در "شاه‌نامه" می‌خوانیم وقتی او چون خورشید تابان میان زمین و آسمان بر تخت نشست:

جهان انجمن شد بر آن تختِ او شگفتـــی فرومــــانده از بختِ او

به جمشید بر، گوهـــــر افشاندند مَر آن روز را "روزِ نو" خواندند

چنین جشن فرّخ، از آن روزگار به ما ماند از آن خسروان یادگار

حکیم "عمر خیام" نیشابوری نیز در "نوروزنامه" می‌نویسد: "سبب نام نهادن نوروز از آن بوده است . . . که چون جمشید آن روز را دریافت، نوروز نهاد و جشن، آیین آورد" یعنی روز نخست ماه فروردین و روز تاج‌گذاری خود را "نوروز" نام نهاد و "عید" - به معنی آنچه هر چند گاه به تکرار می آید و "اعاده" می‌شود - در میان ایرانیان، نخست "عید نوروز" و دو دیگر، "عید مِهرگان" بوده است.

***سیزده به در:*** این باور دروغین و جعلی - که گویا شماره‌ی "سیزده" بدشگون و "نحس" است – نه ریشه‌ی اسطوره‌ای و ایرانی دارد، نه خاص ایران و تقریباً جهانی است و شاید بتوان گفت که خاستگاه این باور از اسطورهای مصری سرچشمه گرفته که گویا در روز سیزدهم ماه "توت" مصری زمین لرزه و سیل و طوفانی سهمگین رخ داده و خاطره‌ آن، به یادگار مانده و در آن روز شمار انبوهی از آدمیان و چهارپایان از میان رفته اند. در اساطیر ایران، عمر جهان هستی، دوازده هزار سال است و عدد "12" از برج‌های دوازده‌گانه گرفته شده است و پس از گذشت این دوازده هزار سال، دوره‌ی جهان به سر می‌رسد و همه‌ ایرانیانی که تنها وظیفه‌یشان، جنگ در برابر اهریمن بدکُنِش بوده است، پس از گذشت این دوازده هزار سال سرانجام در آویز و جدال خود بر "اهریمن" پیروز می‌شوند و روز سیزدهم تمثیلی از هزاره‌ی سیزدهم می‌تواند باشد که از رهایی از جهان مادّی و بازگشت ارواح به مینو و روز بزرگ رامش گیهانی خبر می‌دهد. چنان که از این باور برمی‌آید، روز "سیزده" در فروردین ماه نه تنها بدشگون و شوم نیست، بلکه سرآغاز آسمانی شدن و عروج انسان به جهانی برتر است.

گونه‌ای دیگر از توجیه "سیزده به در" روز بیرون رفتن مردم از خانه به بیرون جهت دعا برای نزول باران بوده است و خوردن غذای روز در دشت و صحرا، نشانه‌ی "فدیه"‌ی گوسفند بریان است که در کتاب مقدس "اوِستا" نیز آمده و افکندن سبزه های نودمیده‌ی نوروزی به آب روان جویباران، تمثیلی از دادن فدیه و قربانی به "ایزد بانوی آب" یا "آناهیتا" و ایزد باران شمرده می‌شده است و به تعبیری دیگر، تخمه‌ی باور شده‌ای را که "ناهید" ایزدبانوی آب به آدمیان داده، به او باز می‌گردانند و گیاهی را که ایزد "تیر" یا "ایزد باران" یا "تَشتَر" به ما ارزانی داشته، به او بازپس می‌دهند تا موجب برکت، باروری و آبسالی (سال آب و باران بسیار) در آغاز سال نو گردد. رقص و شادخواری و شادنوشی در این روز فرخنده، نمودی از امیدواری ما ایرانیان به زمانی نیکوتر است. آن را گرامی و پاس داریم. چنین باد! (شنبه، 26 اسفند ماه 1402)

با بهره‌جویی از کتاب "جهان فرَوَری: بخشی از فرهنگ ایران کهن" نوشته‌ی دکتر بهرام فره وَشی، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، چاپ دوم، 1383.